

چون چراغند ليك پڙمرده*

نقدی بر

گزیده حدیقه سنایی

رحمان مشتاق مهر

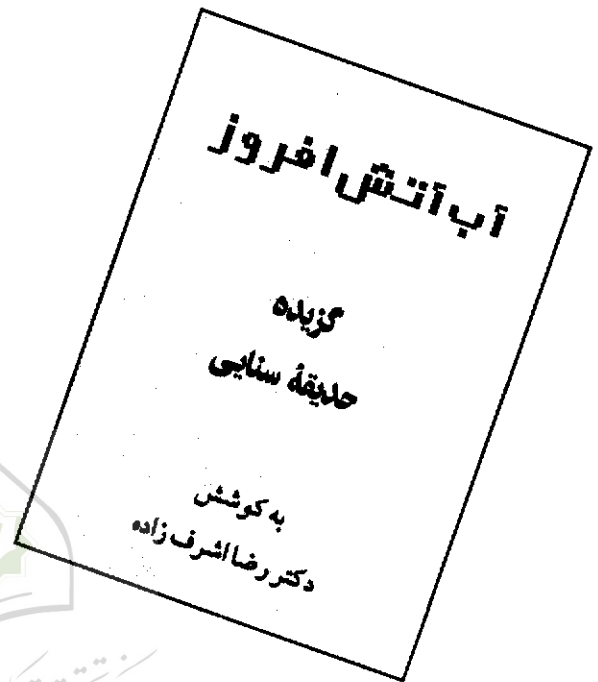
بدیهی است که این گزیده‌ها به لحاظ چاپ مکرر و قرار گرفتن در دسترس دانشجویان و اعتماد آنها به توضیحاتی که در ذیل ابیات دشوار آمده است، هر کدام محتاج بررسی و باریک بینی است، اما تعدد و تنوع گزیده‌هایی که از یک اثر فراهم آمده و می‌آید، امکان مطالعه و دقت در یکایک آنها را متعذر می‌سازد.

آنچه به دنبال این مقدمه کوتاه می‌آید بررسی و نقدی از این گزیده‌هاست که توسط استاد ارجمند دکتر رضا اشرف زاده فراهم آمده و مشکلات ابیات آن توضیح داده شده است. دلیل انتخاب این گزیده (از میان حدود ده گزیده این کتاب) محرز بودن فضل و دانش مؤلف محترم آن و تازگی تألیف آن بوده است.

ممکن است بسیاری از توضیحات بنده، نه در نقض بلکه در تکمیل توضیحات استاد گرامی بوده باشد، ولی متأسفانه باید اذعان کرد که یادداشت‌ها و گزارش ابیات کتاب با شتابزدگی صورت گرفته است که البته موجب بعضی خطاهای فاحش نیز شده است. از حدود ده هزار بیت متن حدیقه، در این کتاب هزار و سیصد و بیست و یک بیت گزیده و گزارش شده است که ما تنها به دویست و هفتاد بیت نخست آن پرداخته ایم.

در هر مورد، بیت مورد بحث و توضیحات استاد را به دنبال آن آورده و آنگاه نظر خود را بیان کرده ایم.

* مصراع دوم آن این است: به نمی‌زنده و زدمی مرده (ص ۳۵۵ حدیقه)



«آب آتش افروز» گزیده 'حدیقه' سنایی، به کوشش دکتر رضا اشرف زاده.

حدیقه، نخستین و یکی از مهم‌ترین مثنوی‌های عرفانی به زبان فارسی است. سنایی در ابواب این کتاب، علاوه بر نعت خدا و رسول و آل و اصحاب او، ابوابی را به عقل و علم و حکمت و عشق اختصاص داده است و در دو باب اخیر کتاب، از احوال خود و مدح بهرامشاه و صدور و اکابر دولت او سخن گفته است. این کتاب در ادبیات فارسی، تأثیر فراوان داشته و در ایجاد منظومه‌هایی از قبیل «تحفة العراقرین» خاقانی و «مخزن الاسرار» نظامی، اثر مستقیم گذاشته است.

ناپختگی زبانی اثر و تازگی و دشواری و اهمیت موضوع و معانی آن، سبب شده است که از دیرباز شرح‌های بسیار بر همه یا بعضی ابیات آن بنویسند که آخرین آنها «تعلیقات حدیقه الحقیقه» از شادروان استاد مدرس رضوی است. علاوه بر این، به سائقه فراهم آوردن کتابی برای دو واحد درس حدیقه رشته ادبیات فارسی دانشگاه‌ها، در سال‌های اخیر گزیده‌های فراوانی از این کتاب، تهیه شده است که مسلماً شمار آنها از ده می‌گذرد!



۱. چند مورد بدخوانی

بیت ۶۳. هر یکی دیده جزوی از اجزا

همگان را فتاده ظنّ خطا

قرائت درست مصراع دوم چنین است: همگان را فتاده ظن، خطا

«را» بدل از کسره اضافه و معنی بیت بدین صورت است: هر کدام اندامی از اندام‌های فیل را لمس کردند؛ در نتیجه گمان همگان، خطا رفت (همه به اشتباه افتادند).

بیت ۱۱۹. نه پرسید کاهلی زعلی

چون شنید از زبان دل کسلی

«دل کسل» را در مصراع دوم، ترکیب وصفی خوانده و آن را «آن که دلش از شور و حال، خالی است؛ دل مرده؛ دل افسرده» معنی کرده‌اند؛ در حالی که کسلی، حاصل مصدر و به معنی کسالت و مفعول «شنید» است. از زبان دل، کسلی شنیدن: احساس کسالت و ملالت کردن. معنی بیت: آیا شخص کاهلی، وقتی خود را بیحال و ملول دید، از علی (ع) پرسید که ...

بیت ۱۲۹. تیغ قهر تو سرفرازان را

سر بُرد پس به سر دهد جان را

«به سر دادن: از سر دادن، دوباره دادن. پس به سر دهد جان را: دوباره به آنها جان می‌بخشد.» اگر مراد سنایی از «به سر دادن»، «از سر دادن» بود، نمی‌توانست به جای «به»، «ز» بیاورد تا خواننده، بدون اشکال منظور او را دریابد؟ گمان می‌کنم قرائت درست «سر» آخر بیت به کسر درست باشد؛ یعنی سر آنها را می‌بُرد (زندگی ظاهری را از آنها می‌گیرد) و به دل و درون آنها جان می‌بخشد (حیات حقیقی بدانان می‌دهد).

بیت ۱۶۸. از تو کُل، نفس تو چند زنی؟

مرد نامی و لیک کم ز زنی

مرد را با کسره خوانده و «نام» را، «شهرت و آوازه» معنی کرده‌اند.

قرائت درست بیت به سکون مرد و معنی آن چنین است: تو اسماً مردی، ولی به حقیقت از زن هم کمتری. (از مردی تنها نامی بر تو هست و از حقیقت آن در تو نشانی نیست).

بیت ۲۲۷. آن که با توست، سوز کی دارد

و آن که بی توست روز کی دارد

یکی از فاحشترین اشتباهات گزارنده گرامی در این بیت، رخ داده است.

ایشان به خاطر قرائت نادرست بیت، برای به دست دادن

معنایی قابل قبول، به تکلف دچار شده‌اند و درباره بیت گفته‌اند: «روزک (روز+ک تصغیر برای تحقیق) یعنی آن که بی توست روز دارد ولی روزگار ندارد.» (!؟)

بدیهی است که هر دو مصراع باید سؤالی خوانده شود و از استفهام آنها، مفهوم انکاری استنباط شود؛ یعنی: کسی که با توست رنج و غصه و پریشانی و دلنگرانی را در او راهی نیست و کسی که بی توست از زندگی واقعی و روزبهی و سعادت بی نصیب است.

قیاس کنید با:

هر که عاشق نیست او را روز نیست

هر که را عشق است و سودا، روز شد

(کلیات شمس، ج ۲، ب ۸۵۲۴)

دو بیت قبل و بعد نیز راهگشاست:

کس بود زنده بی عنایت تو؟

یا توان زیست بی رعایت تو؟

از غم مرگ در ز حیرم من

جان من باش، تا نمیرم من

۲. توضیحات ناقص یا نادرست

بیت ۴. آش و آب و باد و خاک سکون

همه در امر قدرتت بیچون

بیچون، بی مانند معنی و صفت قدرت فرض شده در حالی که به معنی بی چون و چرا و مطیع محض و مسند جمله است: همه عناصر در زیر فرمان قدرت تو، بی چون و چرا و تسلیم محض‌اند.

بیت ۵. عقل با روح پیک مسرع توست

«جان خرد، دو قاصد شتابنده توست (به سوی انسان‌ها).»

این توضیح چه مشکلی از بیت را حل می‌کند؟ حداقل باید یادآوری می‌شد که دلیل اختصاص عقل و روح به رسالت، منشأ روحانی داشتن و مجرد بودن آن دواست؛ اینکه آن دو از عالم علوی‌اند و موقتاً به این دنیا فرود آمده‌اند و در زندگی دنیوی حیات و هدایت انسان‌ها مروهون بر خورداری از آن دواست.

بیت ۸. هر کجا عارفی است در همه فرش

هست چون فرش، زیر نعلش عرش

«آسمان چون زمین، زیر کفش اوست!»

مسخر روح و همت بلند والای آنهاست. اشاره است به عروج روحانی و سیر معنوی مردان حق.

بیت ۱۰. آن که داند ز خاک تن کردن

باد را دفتر سخن کردن

بیت مستقل فرض و چنین معنی شده است: «آن که می تواند از خاک، تن آدمی بیافریند، می تواند از نفخه خویش، کتاب سخن را به او بیاموزد (به او سخن گفتن بیاموزد).

همچنان که می بینیم در بیت هیچ قرینه ای برای استنباط «می تواند» دوم نیست و بیت در واقع بدل از «آفریننده» بیت پیشین و از لحاظ معنی موقوف به بیت بعدی است.

شاید بتوان مصراع دوم را چنین معنی کرد: آن که می تواند باد (=هوا) را وسیله انتقال سخن [شفاهی] قرار دهد؛ همچنان که کتاب از جهتی وسیله انتقال سخن کتبی است. مقایسه کنید با این دو بیت از مولوی:

ز عشق این می، خاک است گشته رنگ آمیز
ز نفّ این می، آتش فروخت خوش رخسار
و گرنه باد چرا گشت همدم و غمّاز
حیات سبزه و بستان و دفتر گفتار؟

(غزلیات شمس، ج ۳، ب ۱۲۰۲۴)

بیت ۱۴: دل عقل از جلال او خیره

عقل جان با کمال او تیره

دشواری ترکیب های «دل عقل» و «عقل جان» و مناسبت هر کدام با جلال و خیرگی و کمال و تیرگی بر کسی پوشیده نیست و نگاهی به نسخه بدل های بیت نشان می دهد که حتی فهم بیت برای نسخه نویسان نیز خالی از اشکال نبوده است. در توضیحات این بیت به نقل معنی جلال و خیره اکتفا شده است در حالی که یکی از دو معنایی که برای خیره ذکر شده است (بیهوده) در اینجا بکلی زاید و گمراه کننده است.

بیت ۱۶. چیست عقل اندرین سپنج سرای

جز مژور نویس خط خدای

«مژور نویس خط خدای» چنین معنی شده است: «مقلدی که آفریده های خداوند را درمی یابد و منعکس می کند». به نظر می رسد که مقصود شاعر این باشد که «موضوع و ماده تعقل، آفرینش الهی است و عقل به استقلال، از اندیشه ناتوان است؛ در واقع ذهنیات عقل، از عینیات و صور محسوس مایه می گیرد.

بیت ۱۸. عز و صفش که روی بنماید، ...

عز و صف، «شرافت و صف او» معنی شده، در حالی که معنی درست آن چنین است:

صفت عزیزی و چیرگی و غلبه و کبریایی او؛ مقایسه کنید با این بیت عطار:

در حریم عزّت است آرام او

نیست حدّ هر ز فسانی نام او

(منطق الطیر، ب ۷۱۴)

بیت ۱۹. عقل کانجا رسید، سر بنهد

مرغ کانجا پرید پر بنهد

با توجه به قرینه عقل در مصراع نخست، گمان نمی رود که از مرغ در مصراع دوم، معنی لغوی آن مراد باشد و احتمالاً استعاره از وهم و خیال باشد؛ یعنی: مرغ وهم و خیال آدمی ...

بیت ۲۱. چند از این چرخ و طبع رنگ آمیز؟

تنها به معنی کردن «طبع» و «رنگ آمیز» اکتفا شده است. به نظر می رسد معنی آن چنین باشد:

تا کی باید فریفته ظواهر فریبنده و گمراه کننده افلاک و عناصر و طبیعت شد و از خدا غافل ماند؟

بیت ۲۴. عشق را داد هم به عشق کمال

عقل را کرد هم به عقل، عقال

مصراع نخست معنی نشده است، شاید بتوان این معنی را از آن استنباط نمود که: کمال عشق در عشق ورزی است؛ یعنی: عشق، هر چه شدیدتر و عمیق تر شود، کامل تر می شود و حال آن که عقل، هر چه کامل تر و استوارتر باشد، بازدارنده تر و محتاط تر و میدان عمل آن، محدودتر می شود.

بیت ۳۰. سوی حق شاهراه نفس و نفّس

آینه دل زدودن آمد و بس

مولانا در این معنی فرموده است:

۱. ره آسمان درون شد پر عشق را بجنیان

پر عشق چون قوی شد غم نردبان نماند

(کلیات شمس، ج ۲، ص ۸۰۵۲)

۲. آن که او بی نقش ساده سینه شد

نقش های غیب را آینه شد

(مثنوی، دفتر نخست، ب ۳۱۴۶)

۳. رو سینه را چون سینه ها هفت آب شو از کینه ها

وانگه شراب عشق را پیمانان شو پیمانان شو

(کلیات شمس، ج ۵، ب ۲۲۵۴۹)

ابیات ۳۳-۳۵.

پیش آن کش به دل، شکی نبود

صورت و آینه، یکی نبود

گسره در آینه به شکل بوی

آن که در آینه بود نه توی

دگری تو، چو آینه دگر است

آینه از صورت تویی خبر است

در بیان دوگانگی صورت و آینه یا حق تعالی و بنده غزلی هم مضمون از عطار به عنوان شاهد معنی ذکر شده است برای نشان دادن تحوّل مفهوم وحدت وجود در شعر عرفانی فارسی شاید

خالی از لطف نباشد نظر مولانا نیز که در نقد آن دیدگاه و در بیان یگانگی آن دو است، از مثنوی نقل شود:

چون خدا اندر نیاید در عیان
 نایب حق اند این پیغمبران
 نه، غلط گفتم که نایب با منوب
 گرد و پنداری، قبیح آید نه خوب
 نه، دو باشد تا توی صورت پرست
 پیش او یک گشت کز صورت برست
 چون به صورت بنگری، چشم تو دو است
 تو به نورش در نگر کز چشم رُست
 ... اتحساد یار با یاران خوش است
 پای معنی گیر، صورت سرکش است

(مثنوی، دفتر اول، از ب ۶۷۳ به بعد)

بیت ۴۰. آفتابی که نیست نور دریغ
 آنگینه ت نماید اندر میغ

«نور دریغ: آن که نور خود را از کسی مضایقه نمی کند.
 (درست آن، مضایقه می کند، است).

بیت ۴۲. حق ز باطل معاینه نکند
 خنجرت کار آینه نکند

«معاینه کردن: برابری کردن / حق در مقابل باطل قرار
 نمی گیرد و با آن برابری نمی کند.»

با توجه به فحوای کلام معنی درست آن چنین است: حق را
 با دل گمراه و باطل نمی توان دید و دریافت؛ حق در آینه کز و
 تیره، دیده نمی شود همچنان که در صفحه کز خنجر، تصویر،
 درست دیده نمی شود. قیاس کنید با:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است
 بر رخ او نظر از آینه پاک انداز
 غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
 پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

(حافظ، غ ۲۶۴)

بیت ۴۹. مردمان را ز بهر دیدن پیل
 آرزو خاست زان چنان تهویل

«همه مردمان آرزو داشتند که آن چنان پیل ترسناک را ببیند.»
 اگرچه بیت، مغشوش و بدین صورت دارای تعقید است،
 ولی در هر حال نمی توان تهویل را به صورت وصفی معنی کرد و
 صفت پیل گرفت. (نسخه بدل، «در چنان تهویل» است که
 ممکن است مناسب تر از این باشد.)

ابیات ۷۹ و ۸۰.

علم بی حلم، شمع بی نور است
 هر دو با هم چو شهد و زنبور است
 شهد بی موم، رمز احرار است
 موم بی شهد، بابت نار است

در بیت ۷۹ به پیوستگی و همراهی علم و حلم (تا حدودی
 نزدیک به مفهوم عمل و کارآیی آموخته ها) تأکید شده است و
 علم بدون حلم، بی فایده و ملازمت آن دو، مثل ملازمت زنبور
 عسل و عسل، سودمند تلقی شده است. در بیت بعدی ملازمت
 علم و حلم با تمثیل شهد و موم مطرح شده است. همچنان که
 موم بی شهد (علم بی حلم) زیانبار و در خور آتش دانسته شده
 است (در مصرع دوم)، قاعدتاً در مصرع نخست نیز، شهد
 بی موم (حلم بی علم) می بایست چیزی ناسودمند باشد؛ پس
 احتمالاً نسخه بدل «زهر احرار» درست باشد. تقابل زهر و شهد
 قابل توجه است. قیاس کنید با:

نوش دان هر چه زهر او باشد
 لطف دان هر چه قهر او باشد

(بیت ۹۹ همین گزیده)

بیت ۸۴. در کژی ام مکن به نقش نگاه
 تو ز من راه راست رفتن خواه

در متن حدیقه، به جای عیب، نقش ضبط شده ولی گزارنده
 محترم، نسخه بدل را ترجیح داده است. مصرع نخست بر پایه
 ضبط متن چنین معنی می شود: تو برای داوری در کژی من، به
 صورت و ظاهر من مگر ...

بیت ۸۹. دست عقل از سخا بنیر و شد
 چشم خورشید بین از ابرو شد

این بیت در ضمن ابیاتی که بر آفرینش حکیمانه باری تعالی
 دلالت دارد، آمده و سعی شده است با ذکر نمونه هایی اثبات
 شود که «از او نیاید بد». ابرو، کج و خمیده و به ظاهر عضوی
 زاید است در حالی که هنگام نگرستن چشم به خورشید،
 سایه بان چشم می شود و دیدن خورشید را ممکن می سازد.

با توجه به فحوای کلام، مصرع نخست یعنی چه؟ آیا سخا
 چیز بدنمونی است که توجیه می شود. البته بیت مغشوش است
 و ضبط نسخه بدل ها نیز به حل بیت کمک نمی کند، ولی
 نمی توان به همین سادگی از آن گذشت و به همین اکتفا کرد که:
 «دست خرد از بخشش نیرومند می شود».

آیا می توان سخا را تصحیف شده «سقه» گرفت و به مصداق
 مثل «تُعرفُ الأشياءُ بأضدادها» در توجیه آن گفت: «اگر سفاقت
 و بیخردی نبود، اهمیت عقل آشکار نمی شد.»

یعنی حتی در آفرینش بیخردی نیز حکمتی است و آن نشان دادن توانمندی و ارج و اعتبار عقل است؟

بیت ۹۳. عفو را از گناه علف او داد: «و از گناه غذایی برای عفو و بخشایش فراهم آورد.»

به نظر می‌رسد که عفو الهی به آتشی تشبیه شده که همیشه و همیزم آن، گناه‌بندگان است؛ یعنی ظهور و استمرار عفو خداوندی به گناه کردن بندگان باز بسته است: «که مستحق کرامت گناهکارند».

بیت ۹۵. گل عمر کسی که گل خواهد

کی دهد گلش اگر چه دل خواهد

«گل عمر: اضافه تشبیهی».

گل عمر: اضافه استعاری است --- گل باغ عمر و کنایه از فرزند (= حاصل زندگی) است؛ یعنی: اگر فرزند کسی از او گل بخواهد با اینکه پدر و مادر به او و دل‌بستگی‌های او علاقه‌مند است، کی خواسته او را اجابت می‌کند؟

بیت ۹۷. پیل را پشه گر بدرد پوست

گو بدان گوش پشه‌ران با اوست

«اگر چه پشه پوست پیل را می‌درد، ولی خداوند گوش بزرگ برای پشه‌رانی به او داده است.»

در صورتی که معنای بیت فارغ از جزئیات متن باشد، البته اهمیتی ندارد که «بدان» باشد یا «بران» یا «بدر»؛ ولی اگر معنا بدقت بر اساس متن باشد ناهماهنگی «بدان» به زودی آشکار می‌شود.

متن حدیقه به جای «بدان»، «بران» دارد: گو بران ... و یکی از نسخه بدل‌ها «بدر» ضبط کرده است که با توجه به نحو زبان فارسی در این قبیل جمله‌ها، صورت درست همان است. قیاس کنید با:

روزها گرفت گو رو باک نیست

تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست

(مثنوی)

پیل را پشه گر بدرد پوست

گو بدر، گوش پشه‌ران با اوست

بیت ۱۰۸. آن بشنیده‌ای که بی نم ابر

مرغ روزی بیافت از در گیر

در نم ابر: رطوبت. آیه الله حسن زاده آملی در شرحی که در دو شماره مجله وقف، میراث جاویدان بر بعضی از ابیات حدیقه نوشته‌اند «بی نم ابر» را در این بیت و «بی نم میغ» را در بیت دیگر حدیقه (تاج و تخت ملوک بی نم میغ

دسته گرز دان و قبضه تیغ)، «بدون هیچ وسوسه و اشکالی» معنی کرده و البته مأخذی برای آن ذکر نفرموده‌اند.

بیت ۱۰۹. گبر را گفت پس مسلمانی

زین هنر پیشه‌ای سخندان

هنر پیشه و سخندان به تهکم و طنز آمده و معنی درست آن همچنان که در بیتی دیگر از حدیقه به تصریح آمده (اندر آموز شرط‌ره ز زنی

که از او گشت خوار لافزنی)، همان لافزن و فضول است.

بیت ۱۲۲. عاشقان را در این ره جانسوز

تبش راز به ز تابش روز

تبش راز، همچنان که در بیت بعد آمده (هر که دارد ره تبش در دل ...)، سوز درون است؛ یعنی سوز و تب و تاب درون بهتر از گرما و روشنی روز است.

گزارنده محترم بیت را به این صورت معنی کرده‌اند: «برای عاشقان در این راه خطرناک، گرمی و شور راز یافتن بهتر از تابش خورشید است.»

ابیات ۱۳۱ و ۱۳۲.

هر چه جز حق، چوزان گرفتی خشم

جب سرنیلت نیاید اندر چشم

زان که از حرف لاهی به اله

کس نداند که چند باشد راه

«اگر از هر چه - جز از خداوند - خشمگین شدی، ...؟! خشم گرفتن از چیزی در اینجا طرد کردن، راندن: اگر غیر خدا زانفی کنی و از آن به خدا پناه ببری ...»

تلمیح گونه‌ای دارد به داستان ابراهیم (ع) و اذن یاری خواستن فرشتگان مقرب - از جمله جبرئیل - از او و اظهار بی‌نیازی او «و انت فلا» گفتن او.

بیت ۱۳۴. پس به آخر چو چشم باز کنی

کار بر خویشتن دراز کنی

«کار بر خویشتن دراز کردن: بر خود سخت گرفتن، ترسیدن» ترسیدن بکلی زاید و بی‌معنی است. در «فرهنگنامه شعری»، سخت و دشوار کردن کار بر خود، معنی شده است.

معنی بیت: پس در نهایت وقتی به خود بیایی و به حال خود واقف شوی احساس می‌کنی کار را بر خود سخت و دشوار کرده‌ای.

بیت ۱۳۵. بی خود ار هیچ آیی اندر کار

یا بی اندر دودم بدین در بار

معنی بیت افتادگی دارد: «اگر بی خود [قدم در این راه گذاری]، در دو نفس به این درگاه اجازه ورود می‌یابی.»

بیت ۱۴۱. پیش آن کس که عشق رهبر اوست

کفر و دین هر دو پرده در اوست

نقل این بیت سنایی از قصاید او مناسب تام داشت:

به هر چ از راه باز آفتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان
به هر چ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
(تازیانه های سلوک، ص ۷۳)

بیت ۱۴۳. پی منته با تفاق بر درگاه

به توکل روند مردان راه

«باتفاق: به همراهی کسی» در متن حدیقه، باتفاق آمده که درست نیز، همان است.

تفاق در مقابل توکل و اخلاص و اطاعت محض است و معنی بیت باید چنین باشد که: با دودلی و اضطراب خاطر حرکت مکن که مردان حق، راه را با اعتماد و دلسپردگی کامل به او طی می کنند (در ظاهر توکل کردن و در دل نگران و مردد بودن نشانه تفاق است).

بیت ۱۵۰. ماند بر جای یک گره ز عیال

بی قلیل و کثیر و بی اموال

«قلیل و کثیر: کم و زیاد، مقصود هیچ چیز». معنی به شرطی درست می بود که «بی قلیل و کثیر» معنی شده باشد و گرنه قلیل و کثیر، همچنان که در معنی بیت ۱۶۷ همین گزیده آمده، معنی همه و هر چیزی می دهد:

حاجت آن را بود سوی زنبیل

کش نباشد زمین کثیر و قلیل

بیت ۱۵۱. حال وی سر به سر پیر سیدند

سر به سر: همه، یکان یکان معنی شده است، در حالی که به نظر می رسد مراد از آن بکلی و به تمامی باشد یعنی از جزئیات احوال او جو یا شدند. (در فرهنگنامه شعری، کنایه از تمام، همه و سراسر معنی شده است.)

بیت ۱۷۱. دل نکه دار و نفس دست بدار

کاین چو باز است و آن چو بوتیمار

«دل را پیرو و نفس را رها کن که دل چون باز است و نفس چون غمخورک»

به نظر می رسد که در تشخیص مرجع ضمائر اشاره، اشتباهی رخ داده باشد. این به نفس و آن به دل برمی گردد و معنی چنین است: دل را حفظ کن و نفس را ترک کن زیرا دل مانند غمخورک و نفس همچون پرنده شکاری است و این دورا نمی توان با هم در یک قفس نگه داشت؛ با وجود نفس قهار، خطر هر لحظه دل ضعیف را تهدید می کند.

بیت ۱۷۳. جان و دل بذل کن کز آب و ز گل

بهرتر از جودهاست جود مقل

متن به جای «جود» آخر بیت، «جهد» دارد که درست تر است؛ قیاس کنید با:

افضل الصدقة جهد المقل الی فقیر فی سرّ - فای الصدقة
افضل؟ قال جهد المقل - جهد المقل غیر کثیر.

بیت ۱۷۹. گل درویش صفوت ازلی است

دل او کیمیای لم یزلی است

«گل درویش: گل وجود عارف و صوفی، طینت صوفی»
با توجه به زمینه سخن و به قرینه تقابل توانگر و درویش، از کلمه درویش معنی لغوی آن مراد است نه مفهوم اصطلاحی که البته بعدها پیدا شده است و بی ارتباط با معنی لغوی آن نیست.

درمی صدقه از کف درویش

از هزار توانگر آمد پیش

زان که درویش را دلی ریش است

از دل ریش صدقه، زان بیش است

به توانگر، تو آن نگر که دلش

هست تاریک و تیره همچو گلش

گل درویش صفوت ازلی است

دل او کیمیای لم یزلی است

همچنان که معلوم است دل و گل توانگر، تیره و دل و گل درویش مصفا توصیف شده است.

تلمیح ابیات نیز گویای همین نکته است و از طرفی همین فقر بود که به مرور زمان با هاله ای از قداست و معنویت پوشیده شد و به فقر اصطلاحی تبدیل گشت.

بیت ۱۸۰. از تن و جان و عقل و دل بگذر

در ره او دلی به دست آور

«دلی به دست آور: کاری کن که صاحب دل شوی!»

به ابیات قبل از این در حدیقه نگاه کنیم:

بشنو تا چه گفت فضل اله

با که گویم که نیست یک همراه

با شهنشاه و خواجه لولاک

گفت لاتعد عنهم عیناک

از پیامبر خواسته شده است که چشم از آنان (درویشان) برنگرداند و از آنان دلجویی کند.

بیت ۲۱۱. کان نمازی که عادتی باشد

خاک باشد که باد بر باشد

مصرع دوم شاید تلمیحی داشته باشد به آیه و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً (۲۳ سوره فرقان) و به اعمالی که کرده اند، پردازیم و همه را چون ذرات خاک بر باد دهیم. (ترجمه آیتی)

بیت ۲۱۵ و ۲۱۶.

آنچه بدهی به بنده، دینی ده

با رضای خودش قرینی ده

دلم از یاد قدس دین خوش کن

نسب باد و خساکم آتش کن

معنی مصرع آخر «یعنی ابعاد غرور و خاکساری وجود مرا، تبدیل به گرمروی و شوق کن!»

با توجه به سه مصراع نخست که شاعر از خدای تعالی، رضای او و توفیق در پایبندی به ارزش های دینی و کمال معنوی را طلب می کند، معنی مصرع اخیر باید چنین باشد: وجود مادی (باد و خاک = عناصر = هستی جسمانی) مرا دستخوش آتش نیستی کن؛ دلبستگی های مادی و هر چه را غیر دینی است، در وجود من ناپود کن.

بیت ۲۲۰. دل گمراه شد انابت جوی

مردم دیده شد جنابت جوی

«جنابت جوی: ترسان و گریان، طلب گناه! باید گفت که حتی نسخه بدل ها نیز جنابت جوی ندارند. در متن حدیقه جنابت شوی آمده است که بدون تردید درست همان است و الا ضبط بیت بدین صورت تنافر معنوی خواهد داشت. چطور ممکن است دل توبه کند و دیده همزمان، هم ترسان و گریان باشد و هم طالب گناه؟! در واقع مردم دیده نیز، همگام با دل پشیمان و توبه خواه است و به قول حافظ غسل بر اشک می زند و گناهانش را می شوید و خود را پاک می کند.

بیت ۲۲۳. ای به رحمت شبان این زمه تو
چه حدیث است؟ ای تو، ای همه تو
«ای تو و ای همه تو» را مولانا نیز به کار برده است:
به وقت درد بگویم کای تو و همه تو
چو درد رفت حجابی میان ما بنهاد
(کلیات شمس، ج ۲، ب ۹۷۸۲)

ولی چو «ای همه» گویم ندانند اجزا

که فرد جزو نداند به غیر افرادی

(کلیات شمس، ج ۶، ب ۳۲۴۸۸)

بیت ۲۳۹. تو چو یوسف به چاهی از شیطان

خردت بشری و رسن قرآن

«در قرآن مجید آمده است: و ما جعله الله الا بشری ۳-۱۲۶»

بعد از این که برادران یوسف او را در چاه انداختند، کاروانی از آن منطقه عبور می کرد، کاروانیان غلام خود را در طلب آب، بر سر چاه فرستادند. چون غلام، دلو در چاه انداخت، یوسف در دلو نشست و بیرون آمد. در آیه ۱۹ از سوره یوسف می خوانیم:

«وجاءت سیارة فارسکوها و آردهم فادلی دلوه، قال یا بشری

هذا غلام و أسروه بضاعة» قال یا بشری را ترجمه کرده اند:

«گفت: مژدگانی بدهید! یک پسر زیبا!» (آیتی)

ولی همچنان که گزارنده محترم از «غیث اللغات» نقل کرده اند، به نظر می رسد که بعضی مترجمان و مفسران قرآن از جمله سنایی از دیرباز، «بشری» را نام غلامی فرض کرده اند که دلو را فرستاده و یوسف را بیرون آورده است. مطمئناً کلمه بشری در بیت با توجه به قراین مربوط به داستان یوسف به همین آیه از سوره یوسف اشاره دارد نه به آیه ای که در ذیل بیت آمده است.

بیت ۲۴۲. رادمردان رسن بدان دارند

تا بدان آب جان به دست آرند

آب، رونق و آب روی معنی شده است و درست نیست؛ زیرا همچنان که با دلو و ریسمان معمولی از چاه، آب (که مایه حیات تن است) بیرون می آورند، با رسن قرآن نیز، آب معنوی (که مایه حیات جان است) به دست می آورند.

بیت ۲۴۵. دست عقلمت چو چرخ گردان است

پایبند دلت، تن و جان است

بیت هیچ توضیحی ندارد. به نظر می رسد که ذکر معنی چرخ گردان (دولاب، چرخ چاه)

ضرورت داشته است. بیت بعدی این معنی را تأیید می کند:

«گر تو را تاج و تخت باید و جاه - چه نشینی مقیم در بن چاه»

بیت ۲۵۱. پرده ها بست ظلمت از شب شرك

بوسه ها داد کفر بر لب شرك

«ظلمت از تاریکی شرك، خیمه ها برافراشت و کفر بوسه ها بر لب شرك داد.»

به نظر می رسد که بدون بیان مفهوم بیت، معنی نیز به اندازه خود بیت توضیح لازم داشته باشد.

مفهوم: تاریکی شرك همه جا را فراگرفت و عالم در ظلمت فرو رفت و کفر و شرك مجال کامرانی پیدا کردند.

بیت ۲۵۵. خاکپاشان آتش آسمان

با توجه به قرینه آتش آسمان (ظالم) خاکپاش

نیز باید به معنی مغرور و متکبر باشد (که جولان می دهد و حریف می خواهد و غبار برمی انگیزد).

در بیت «مصیبت نامه» نیز خاکپاش در مقابل خاکسار آمده است و مؤید همین معنی است، نه معنایی که گزارنده محترم برای آن ذکر کرده است (مسکین و خاک نشین که خاک بر سر می باشد).

باد آمد خاکساری پای بست

خاکپاش کوی تو بادی به دست

○